

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

شماره پیاپی: دهم - زمستان ۱۳۹۰

از صفحه ۲۲۷ تا ۲۵۵

لیلای وطن در آغوش شعر مشروطیت*

دکتر ناصرالدین شاه حسینی^۱

استاد زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات

مسعود سرحدی^۲

چکیده

«آن روز باخت این وطن پابره‌نه، سر که این جا نهاد اجنبی سربرهنه، پای»
(بهار ۱۳۸۱: ۱۰۷۰)

وطن پرستی در معنای وسیع کلمه، یکی از شاخص‌های اصلی شعر عصر مشروطیت محسوب می‌شود. این مهم با آنکه در ایران مسبوق به سابقه بود اما پس از یک فترت چند صد ساله، مجدداً در این دوره احیا گردید. تجاوزات پی‌درپی همسایگان و دخالت‌های منافع طلبانه‌ی فرنگی‌ها که با تحقیر و تخفیف ملت ایران همراه بود از یک سو و ضعف و زبونی دولتمردان در مدیریت جامعه و صیانت از تمامیت ارضی کشور از سوی دیگر، غرور هر ایرانی وطن‌خواهی را جریحه دار می‌کرد. لذا شعرا نظر به رسالت اجتماعیشان، به عزم برانگیختن شور و شعور مردم از حس مقدس وطن‌خواهی، تیغ دو لبه برای کوتاه کردن دست درباریان و بریدن پای بیگانگان ساختند. البته وطن پرستی آنان عموماً عاطفی و عاری از نضج و عمق فکری و فلسفی بود. به همین منظور، رویکردشان به وطن، ترکیبی از تمامی باورهای مختلف وطن‌خواهی اعم از: ناسیونالیسم، انترناسیونالیسم، شوونیسم و حتی در معنای مسقط‌الراس و زادگاه بوده است. در این نوشتار به جهت در آمیختگی نگاه وطن پرستانه‌ی شعرا، و با توجه به پیشینه ذهنی و زبانی آنان سعی بر این است که انگیزه‌ها و سطوح وطن دوستی در شعر شاعران برجسته و تاثیر گذار این برهه بررسی شود.

واژه‌های کلیدی: مشروطیت، شعر، وطن، ناسیونالیسم

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۸/۲

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۵/۴

^۱ - استاد بازنشسته دانشگاه تهران

^۲ - دانشجوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی - دانشگاه آزاد اسلامی تهران - واحد علوم و تحقیقات
پست الکترونیکی: sarhadi606@gmail.com

مقدمه

نهضت مشروطیت با چهره‌ی توامان مبارزه با استبداد و استعمار، یکی از مهم‌ترین تحولات تاریخ ایران در دوره‌ی اسلامی به شمار می‌رود. عوامل متعددی در پیدایش این انقلاب دخیل بوده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها عوامل اقتصادی و فکری می‌باشد.

جنبش مشروطیت در حوزه تفکر بیشتر متأثر از جریان مدرنیته و تحولات اجتماعی مغرب زمین بود؛ در این میان جنگ‌های ده ساله‌ی ایران و روس، مسافرت شاهان قاجار و درباریان به فرنگ، مهاجرت یا تبعید روشنفکران، اعزام محصلین به اروپا و... منجر به آشنایی ایرانیان با تحولات اجتماعی دیگر ملل و شیوه‌ی حاکمیت و احقاق حقوق و دخالت مردم در سرنوشت خود و آگاهی از مولفه‌هایی چون پارلمانتاریزم^۱، لیبرالیزم^۲، ناسیونالیزم^۳، شوونیزیم^۴، قانون‌گرایی، دموکراسی و ده‌ها مورد روشنگرانه دیگر شد.

درانقلاب مشروطه و کمی پیش از آن، همگام با تحولات جامعه، موجبات دگرگونی‌های اساسی در حوزه‌ی ادبی نیز پدیدار گردید. از نظر ادبی «انقلاب مشروطیت ایران، فرهنگ و ادبیات ویژه‌ی خویش را آفرید. این یکی از سه جنبش مهم سیاسی تاریخ ایران به شمار می‌رود که آفریننده‌ی سرفصل‌های ادبی بوده است. اما اگر فرهنگ و ادبیات، بازتابی از تحولات اجتماعی است، به نوبه‌ی خود بانی و مقوم تحولات اجتماعی نیز می‌تواند باشد.» (سپانلو ۱۳۶۹: ۹)

به این اعتبار شاعران عصر مشروطیت، نقش محوری در تحولات جامعه و پیشبرد جنبش ایفا کردند. آنان با رشادت و ایثارگری، ضمن بی‌توجهی به دربار، تمام هنرشان را مصروف آزادی‌خواهی و وطن‌پرستی نمودند. سخاوتمندی آنان از این بابت بود که درعوض صدرنشین و قدربینی، دچار نفی بلد، آشفتگی و پریشان‌حالی، ترور و انتحار، ضرب و جرح و حبس، تهمت و تکفیر و در نهایت جانبازی شدند. شعر آنان

1 - Parliamentarism

2 - Liberalism

3 - Nationalism

4 - Chauvinism

نیز به جای درج در مجموعه‌های نفیس، در روزنامه‌ها و شب‌نامه‌های کم‌رمق دیده می‌شد. محافل شعریشان نیز نه در انجمن‌های ادبی مسؤولیت ناپذیر و تخدیری، که در تحصن و تظاهرات و بند و برزن منعقد می‌شد.

با این اوصاف، آثاری که در این اوضاع و احوال خلق می‌شد، طبیعتاً عاری از بسیاری از ظرایف و لطایف ادبی می‌بود. از این رو شعر مشروطه - بی آنکه حرجی بر شاعر باشد - محصول حوادث زمان دار اجتماعی و «سرشار از شتاب زدگی، خامی، بی طریقتی، قوام نیافتگی، کم عمقی و ناپایداری است.» (اخوان ثالث ۱۳۶۹: ۴۹)

اما با وجود ضعف‌ها و نواقص فوق، البته نباید از ویژگی‌های مثبت شعر این دوره مثل: نوآوری و تجدد، مردم‌گرایی و سادگی کلام و از همه مهم‌تر رسالت اجتماعی و نقش آن در گرایش عمومی مردم و شکل‌گیری و پیشبرد نهضت غافل شد.

در این نوشتار تلاش بر این است که ناسیونالیسم به عنوان یکی از جریان‌های غالب دنیای روشن‌فکری عصر قاجار به ویژه مشروطیت، مورد بررسی قرار گیرد. بنابراین در این جا پس از تبیین مفهوم وطن، موارد فوق در آثار شعرای برجسته و اثرگذار دوران مشروطیت ذکر می‌گردد.

معنا و مفهوم وطن پرستی

آشوری در تعریف ناسیونالیسم در «دانش‌نامه‌ی سیاسی» می‌نویسد: «ناسیونالیسم یا ملت‌باوری نوعی آگاهی جمعی است. یعنی آگاهی تعلق به ملت. این آگاهی را آگاهی ملی می‌خوانند، آگاهی ملی اغلب پدیدآورنده‌ی حس وفاداری و شور دلبستگی افراد به عناصر تشکیل دهنده‌ی ملت (نژاد، زبان، ادبیات، سنت‌ها، عادت‌ها، ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی و به طور کلی فرهنگ) و گاه موجب بزرگ‌داشت مبالغه‌آمیز از آن‌ها و اعتقاد به برتری این مظاهر بر مظاهر ملی دیگر ملت‌ها می‌شود.» (آشوری ۱۳۸۷: ۳۱۹)

به نوعی می‌توان گفت ناسیونالیسم به عنوان یک ایدئولوژی، خواهان دخالت مردم در سرنوشت خود و اداره‌ی میهن و وفاداری به ملیت خویش است. به زعم فریدون

آدمیت این نوع دلبستگی ملی در ایران بی سابقه نبود. چون از پیش از اسلام تا کنون، همواره کشور ما تحت هجوم اغیار و بیگانگان بوده است: «ناسیونالیسم پدیده‌ای نبود که مانند دانش و فن جدید، یک‌سره از مغرب زمین به ایران راه یافته باشد. همه‌ی عناصر سازنده‌ی آن در ایران وجود داشتند و شناخته گردیده بود.» (همان، ۱۳۵۷: ۲۶۴)

عناصر سازنده ناسیونالیسم ایرانی عبارت بود از: تصور ایران شهر، وجود ملیت آریایی، زبان معیار، خط ویژه، کیش مشترک، آداب و رسوم خاص و از همه مهم‌تر هوشیاری و آگاهی تاریخی که با استیلای غریبان، وضعف قاجار، توانست موجبات پدیداری و رشد ناسیونالیسم را در میان ایرانیان فراهم کند.

ناسیونالیسم در معنای فوق به عنوان یک پدیده‌ی سیاسی - تاریخی از مؤلفه‌های تبلور سیمای غرب در شعر دوره مشروطه است. شعرا می‌دانستند که برجسته کردن عناصر سازنده‌ی وطن و اصالت دادن به تعلقات قومی و ملی و احیای شکوه گذشته‌ی ایران، قادر است علاوه بر ضمانت استقلال کشور و ممانعت از زوال تاریخی آن، به برانگیختن احساسات ملی علیه اجانب، منجر شود. لذا با تشبیه میهن به عرایس شعری چون لیلا و یوسف و زلیخا و رمانتیک کردن مفهوم سیاسی وطن تلاش کردند بنای مستحکمی در راه حفظ و صیانت از تمامیت ارضی کشور در مقابل متجاوزین استعمارگر بسازند.

اصولاً ملی‌گرایی و وطن‌پرستی مختص مردمانی است که استقلال و منافع کشور خود را در تهدید و مخاطره ببینند. «به قول گوروچ: ملت از وقتی به وجود نمی‌آید که به وجود می‌آید، بلکه از وقتی به وجود می‌آید که وجودش تهدید به مرگ می‌شود.» (شریعتی ۱۳۶۱: ۷۰) این خطر می‌تواند هم در قالب مداخلات در امور سیاسی و هم به شکل هجمه مستقیم به اراضی سرزمینشان صورت پذیرد. از این رو کشور ایران نیز که همواره مطمح نظر و دستخوش سیاست‌های آزمندانه دول قدرتمند غربی و شرقی بود، مشمول این مفهوم می‌شود. با درک این باور یکی از محورهای تفکر روشن‌فکران

عصر مشروطیت آن بود که با سوگیری ضد استعماری خود به ترغیب و تشویق و احیای حس وطن خواهی مردم دست بزنند.

اندیشه‌ی ناسیونالیسم نوین در ایران، زودتر از دیگر کشورهای همجوار پدیدار شد. و همان گونه که پیش از این گفته شد این فکر در عصر حاضر، محصول تحولات عصر قاجار می باشد؛ چرا که با وجود بافت دینی جامعه و ترجیح رسوم مذهبی بر امور ملی، اساساً در این دوره بستر مناسب تری برای بیداری وطنی با توجه به تجاوزات فرنگی ها و عدم مشروعیت قاجار در میان مجتهدین ایجاد شده بود. درست است که آقا محمد خان به صورت ایلاتی بر ایران حکم راند، اما جانشینان وی با کنار نهادن سادگی و بی پیرایگی او، تجمعات درباری و شکوه شاهنشاهان باستان را الگو قرار دادند و «کوشیدند تا با ایجاد بورکراسی گسترده، قدرت خود را نهادینه کنند و با تقلید از سنن و مراسم درباری پادشاهان گذشته، به حکومت خود مشروعیت ببخشند.» (آبراهامیان ۱۳۸۹: ۴۹) «از دوره پادشاهی فتحعلی شاه یک ناسیونالیسم قوی در مملکت شروع به رشد و توسعه کرد به طوری که به نظر من نخستین ناسیونالیست، خود فتحعلی شاه بود. او برای اولین بار، تاج کیانی ساخت و بر سر گذاشت. در حالی که قبلاً کلاهی به نام تاج معمول نبود. تنها یک علامت جواهر نشان بود که معمولاً بر عمامه‌ی پادشاهان صفوی به وسیله یک سنجاق نصب می شد. همچنین تصویر او را مثل پادشاهان ساسانی بر روی کوه‌ها کردند.» (رضوانی ۱۳۶۷: ۵) شاهنامه‌ی فتحعلی خان صبا نیز به تشویق و توصیه‌ی همین شاه شاعر مسلک به تصنیف در آمد. گذشته از وی، ذکاوت و رشادت فرزندش، عباس میرزا، اثرگذارترین چهره‌ی سلسله‌ی قاجار هم، در جان‌پختی به غرور ملی، قابل اذعان است.

اما با وجود توصیف فوق، نباید از این نکته غافل ماند که در عهد او بود که داغ عهد نامه‌های وطن فروشانه‌ی ترکمان‌چای و گلستان بر پیشانی ایرانیان باقی ماند. « فتحعلی شاه و فرزندانش که حکومت ایران همه جا در دست آن‌ها بود، چنان که ج.بی. فریزر خاطر نشان می‌کند، به مملکت نه به چشم یک وطن که باید آن را دوست

داشت و حفظ کرد، بلکه به دیده‌ی یک ملک اجاره‌ای که مدت اجاره‌اش نامعلوم است و باید هر چه ممکن است از آن بهره‌ی بیشتر برد نگاه می‌کردند.» (زرین کوب ۱۳۶۹: ۶۲۰) همچنین وی از این که خود را ترک نژاد بخواند و نسبش را با تبختر و تفاخر به مغولان متصل کند، هیچ ابایی نداشت. به همین دلیل درانتخاب تخلص شاعرانه اش نیز به لقب امرای ترک، یعنی «خاقان» متوسل می‌شود.

با این وجود، سعی بعضی از بزرگان فجری بر این متمرکز بود که برای ترمیم ناتوانی‌ها در اداره‌ی کشور و عدم مقبولیت خود در بین عوام و خواص به ظاهر هم که شده، از همه‌ی عوامل و اسباب دینی و ملی از جمله حس ایدئولوژیک وطن پرستی بهره برداری کنند. در کنار فتحعلی شاه و عباس میرزا از میرزاتقی خان امیرکبیر هم به عنوان یک شخصیت وطن پرست منتسب به دربار قاجار باید یاد کرد که احساس ایران پرستی را که بعدها در آثار روشن‌فکران و تجدد خواهان این دوره به صریح‌ترین شکل بیان شد، احیا نمود.

وطن دردوره‌ی پیش از مشروطه

مفهوم ناسیونالیسم با آنچه که پیش از دوره مشروطه از آن برداشت می‌شد، متفاوت است. «تلقی قدما از وطن به هیچ وجه همانند تلقی‌ای نیست که ما بعد از انقلاب فرانسه از وطن داریم. وطن برای مسلمانان، دهی و شهری بوده که در آن متولد شده بودند یا همه‌ی عالم اسلامی، که نمونه‌ی خوب آن دراقبال لاهوری دیده می‌شود. به نظر می‌رسد اقبال لاهوری بهترین تصویرکننده‌ی انترناسیونالیسم و جهان وطنی اسلامی است:

«ما که از قید وطن بیگانه‌ایم چون نگه نور دو چشمیم و یکیم

از حجاز و چین و ایرانیم ما شبنم یک صبح خندانیم ما

این انترناسیونالیسم، بدون شعار و بینشی شاعرانه بیان شده است. اصولاً بینش جامعه‌ی اسلامی انترناسیونالیستی است و در اصالت و صحت حدیث‌هایی چون: «حب الوطن من الایمان» جای شک است.» (شفیعی کدکنی ۱۳۸۳: ۳۶)

وطن، گاه بار مذهبی، عارفانه و جهان شمولی داشت که در اویش و متصوفه اسلامی برای خود ترسیم می‌کردند و فاقد هر گونه استقلال جغرافیایی و مرزبندی سیاسی-اقتصادی بود. به عنوان نمونه شیخ بهایی در دوران صفویان در رساله‌ی «نان و حلوا» وطن دوستی را معادل دنیاطلبی که راس کل خطاهاست می‌خواند و می‌سراید:

«این وطن مصر و عراق و شام نیست
این وطن شهری است که آن را نام نیست
زآنکه از دنیا است این اوطان تمام
مدح دنیا کی کند خیر الانام
حب دنیا هست راس هر خطا
از خطا کی می شود ایمان عطا»

(شیخ بهایی ۱۳۸۵: ۱۹)

«به طور مثال، ناصر خسرو در سفرنامه اش به هیچ وجه احساس نکرده که کی از مرز ایران خارج یا وارد شده است. از سرزمین هایی چون بغداد، مکه، اصفهان و... که می‌گذرد احساس می‌کند که در یک سرزمین واحد و شهرهای مختلف آن گردش می‌کند. شخصیت خودش و ما را تنها وقتی احساس می‌کند که در برابر یک مسیحی قرار می‌گیرد. در این حالت، احساس می‌کند که از ملیت خودش بیرون رفته و در برابر یک بیگانه قرار دارد.» (شریعتی ۱۳۶۱: ۷۰ و ۷۱) این همان دیدگاه انترناسیونالیسمی است که متفکرین اسلامی چون سیدجمال اسدآبادی بدان پای می‌فشرده‌اند. منظور آنان از وطن و ملت، همه ملل مسلمانی است که زیر بیرق یک خدا، یک پیامبر و یک کتاب زندگی می‌کنند

در تاریخ و ادب گذشته نیز گاه وطن در معنای غیرمتعالی، زادگاه و مسقط الراس به کار می‌رفت. بر همان اساس که سعدی در شرح سفرهای طولانی می‌گوید:

«دلم از صحبت شیراز به کلی بگرفت
وقت آن است که پرسى خبر از بغدادم
سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است صحیح
نتوان مُرد به سختی که من اینجا زادم»

(سعدی ۱۳۷۱: ۷۵۶)

«دیار» در بیت زیر نیز در همین مفهوم به کار رفته است:

«به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار
که بر و بحر فراخ است و آدمی بسیار»

(همان: ۴۵۶)

احتمالاً این بی توجهی سعدی، محصول اضطراب و بی تابی است که حوادث خون‌بار تاریخ ایران نصیب شاعر کرده است. حوادثی که در درازنای تاریخ، هیچ گاه نگذاشت این کشور رنگ آرامش به خود بگیرد. از آن فراتر، بیتی از سیف فرغانی است؛ او که مثل سعدی، دردوران پرتلاطم و اسفبار تهاجم مغولان به سر می‌برد، «چنان شور ملی را فراموش می‌کند که سرزمین ایران را نجس به شمار می‌آورد:

«نزد عاشق گل این خاک نمازی نبود که نجس کرده‌ی پرویز و قباد و کسراست»
(وزین پور ۱۳۷۴: ۴۶۶)

دکتر صفا در توجیه این باور اعتقاد دارد که ایرانیان بر اثر غلبه‌ی اندیشه‌ی اسلامی و چیرگی قبایل بی اصل و نصب مغول «قسمتی از خصایل نژادی خود را فراموش کردند و به صورت ملت بی علاقه‌ای در آمدند که دیگر مبارزه برای حفظ ملیت و بقای آن را تقریباً لازم نمی‌شمردند.» (همان، ۱۳۷۵، ج ۲: ۳۲۶)

وطن در دوره‌ی مشروطه

ناسیونالیسم از زبان پیشگامان تجدد خواه

روشن‌فکران عصر ناصری و دوره‌ی مشروطه در باب وطن دغدغه‌ی فراوان داشتند. یکی از پیشروان اصلی این فکر، فتحعلی آخوندزاده بود که با وجودی که بیشتر عمرش را در تقلیس به سر برد ولی حب وطن همواره در آثارش بارقه می‌زند. او در نامه‌ای، به شور ملیت خواهی خود و عشق به ایران اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«اگرچه علی الظاهر ترکم، اما نژادم از پارسیان است.» (آدمیت ۱۳۵۷: ۲۶۹)

عبدالرحیم طالبوف نیز از دیگر روشن‌فکرانی است که بسیار دلواپسی وطن دارد و معتقد است که: «ملت بی وطن بشر نیست.» (آدمیت ۲۵۳۶: ۲۱) او دوستدار آن است که ایرانی مستقل با زیرساخت جوامع متمدن و بر پایه‌ی پارلمان، قانون و آزادی بنا شود:

«هر کس در راه وطن محبوب خود به زحمات نافع اقدام نماید، و در حفظ ناموس وطن و استقلال و سر بستگی آن جلادت و صداقت مثمر نتایج مهمه ظاهر سازد، ناموس وطن و ملت را به درهم و دینار نفروشد. چنین شخص بزرگوار و وطن پرست را اخلاق حالیه و آتیه وطن باید همیشه برای تشویق دیگران و تحریک غیرتمندان بستانید و روز ولادت و وفات او را از ایام تشریفات ملی قرار دهید.» (طالبوف ۲۵۳۶: ۱۰۱) وی وقتی این موارد را با زبان ساده، همراه با نقد جامعه عقب مانده‌ی ایران، به کودک فرضی خود - احمد - القا می‌کند، موجب سوء تفاهم ناصرالدین شاه می‌شود به طوری که شاه او را کافر و استهزا کننده‌ی ایران می‌خواند. حال آنکه مظفرالدین میرزا که در آن هنگام ولیعهد بود، روحیه‌ی آزادی‌خواهی و وطن پرستی او را مورد تمجید و تشویق قرار داده و به ناظم الدوله می‌گوید: «طالبوف، وطن پرست است، خوب می‌نویسد.» (آدمیت ۲۵۳۶: ۲۹)

اما بیش از همه میرزا آقاخان کرمانی «برجسته‌ترین تدوین کننده‌ی اندیشه‌ی ناسیونالیسم ایرانی بوده است.» (آجودانی ۱۳۸۷: ۱۱۹) هر چند وی نیز مثل اکثر شعرا تصور رومانتیکی از وطن دارد و آن را معبود، عروس، پدر و مادر خود می‌خواند. با این وجود به این نکته اشرف دارد که ناسیونالیسم، یکی از بهترین ابزار جهت هوشیاری ملت، حاکمیت ملی، تقویت جنبش‌های میهنی، علیه بیگانگان و توان بخشی به مردم به عنوان رکن اصلی یک نظام است. او با آن که رنج فراوان دیده است مهر وطن را همیشه در دل می‌پروراند؛ قلمش اسباب بیداری می‌شود؛ برای وطن شعر می‌سراید؛ مقاله می‌نویسد و با نقد سلسله‌ی قاجار به ویژه عصر ناصری، جان پر بهای خود را در راه جانانش نثار می‌کند:

«به ایران مباد آن چنان روز بد
که کشور به بیگانگان اوفتد
همه کشور ما عروسی است خوش
ولی شوی او زشت‌خوی و ترش
نخواهم زمانی که این نو عروس
بیفتد به زیر جوانان روس
به گیتی مباد آن که این حوردیس
شود همسر لردی از انگلیس»

(ناظم الاسلام کرمانی ۱۳۸۴: ۱۵۱)

از آفاخان ده‌ها بیت بدین منوال در کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» درج شده است که همگی در راستای اندیشه ناسیونالیسم و با الهام از ذهن و زبان شاه‌نامه و در همان وزن و قالب ثبت و ارائه شده است.

آفاخان کرمانی با رویکرد ناسیونالیسم باستان‌گرا به دنبال احیای تفکر ایرانیان پیش از اسلام بود. لذا بسیار بر عناصر ناسیونالیسمی مثل زبان و پالایش آن، دین زرتشتی و وحدت تاریخی و فرهنگی ایران پیش از اسلام تأکید می‌ورزد. این تأکید چنان با اغراق و بزرگ‌نمایی همراه است که چشمان خود را به روی ضعف‌ها و معایب می‌بندد و در ذهن خود یک آرمان شهر به کمال رسیده و فاقد هر گونه نقص و عیب را تصور می‌کند. (آدمیت همان: ۲۷۰)

ناسیونالیسم از زبان شاعران آزادی‌خواه

ناسیونالیسم از طریق آثار پیشگامان تجددخواه وارد جریان شعر و اذهان شعرا شد. همه‌ی شعرا کمابیش از وطن سخن گفتند. آنان به این نوع ادبیات «شعر وطنی» یا «وطنیات» می‌گفتند. اشعار وطنی در این دوره از چنان بسامد بالایی برخوردار بود که «اگر این صبغی وطن دوستی و ناسیونالیسم را که اصولاً در ارتباط تنگاتنگ با مبارزات ضد استعماری شکل گرفته است ... بخواهیم از ادب مشروطه بزداییم، از ادب راستین مشروطه چیز شکوهمندی باقی نمی‌ماند.» (آجودانی ۱۳۸۷: ۲۱)

از آنجا که وطن خواهی در ذهن تاریخی ایرانیان بی سابقه نبود، در طول تاریخ ادب فارسی از افق‌های متفاوت به آن توجه شده است. اما اساساً در شعر دوره‌ی مشروطیت از سه محور اصلی به وطن نگریسته می‌شد: یکی همان دیدگاه سنتی حاکم بر ادبیات کهن ماست که از آغاز شعر فارسی تا دوره‌ی مشروطیت دیده می‌شود. همان‌نگاهی که از تاویل حدیث نبوی «حب الوطن من الایمان» بر گرفته شده است. نشان آن را در این دوره در شعر بعضی از شعرا مثل ادیب نیشابوری و ادیب پیشاوری و شیخ رئیس

قاجار و حسین سمیعی به وضوح می‌توان یافت. برای نمونه در بیت زیر، سمیعی، لازمه‌ی ایمان را دوستی وطن می‌داند:

«ای هموطنان آخر، یادی ز وطن باید کاین حب وطن ما را شد لازمه‌ی ایمان»

(سمیعی بی تا: ۱۵۲)

دوم نگاه بینابینی است که با تفاوت رنگ در آثار ادیب الممالک فراهانی و سید اشرف و گاهی بهار دیده می‌شود. وطن در نظر این گروه، آمیخته‌ای از رنگ مذهب به همراه عناصری از تجدد است. اما سطح سوم، وطن رادرمفهوم ناسیونالیستی خود و با تاکید بر عناصر هویت بخش ایرانی مورد نظر دارد. در واقع شاخص وطن خواهی در دوره‌ی مشروطیت همین برداشت سوم است. از دیدگاه آنان، وطن شامل کلیت یک جغرافیا همراه با تنوع در قومیت، تعدد در گویش‌ها و لهجه‌ها، تفاوت در آداب و رسوم، درکنار وجوه مشترکی چون توافق در زبان معیار و خط، تطابق در دین و تاریخ معین می‌باشد. در این خصوص می‌توان به شعرکسانی چون عارف قزوینی، عشقی، فرخی یزدی، ابوالقاسم لاهوتی و اکثر وطنیات بهار اشاره کرد. البته گاه با اشعاری بامحوریت میهن پرستی نامعقول و مفرط یا همان شوونیزم و در بعضی موارد با چهره‌ی جهان وطنی یا انترناسیونالیسم^۱ رو به رو می‌شویم که در جای خود از آن یاد خواهد شد.

مدیح وطن

«از وطن نیست دلبری بهتر»

در کتاب «چشمه روشن»، ادیب الممالک فراهانی لقب «مدیح وطن» گرفته است. (یوسفی ۱۳۷۳: ۴۶۹) عنوانی که البته خالی از اغراق نیست. زیرا فراوانی اشعاری که در مدح شاه علیلی چون مظفرالدین میرزا و دیگر درباریان سرود؛ در دیوان او غیر قابل انکار است. ادیب همان شاعری است که به خاطر پای بوسی ولی نعمت ابد مدت خود، بر همگان فخر می‌فروخت. اما با این وجود، دیوانش مشحون از اندیشه‌های

^۱ - Internationalism

نویسنده حاکم بر جهان آن روز از جمله اشعار ناسیونالیستی است. وی در قصیده‌ای که پنج سال قبل از انقلاب مشروطه سرود، شعرا را به خاطر بی توجهی به موطن خود و مداحی امرا مذمت می‌کند:

می‌کنی وصف دلبران طراز	« تا کی ای شاعر سخن پرداز
کن حدیث نوی زسر آغاز	کهنه شد این فسانه‌های کهن
از وطن بعد ازین سخن گویاز	گر هوای سخن بود به سرت
به وطن دل بینند ز روی نیاز	از وطن نیست دلبری بهتر
با رقیب خطر شده دم‌ساز	شاهد شوخ دل‌فریب وطن
شعر برگو گزیده و ممتاز»	در اصول ترقی‌یات وطن

(ادیب الممالک ۱۳۸۴: ۹۸)

آمیزه‌های از نحله‌های متفاوت وطن خواهی را که پیش از این به آن اشاره رفت در دیوان ادیب می‌توان دید. این آمیختگی نگاه در دیوان همه‌ی شعرا تقریباً یکسان است. برای نمونه در این ابیات به حدیث نبوی توجه دارد:

که بر کام بد خواه بایست زیست	«بر آن بوم و کشور بایست گریست
تن و جان را توشه اینجا چدند	همین خاک، کت ناف اینجا زدند
پیمبر چنین گفت و چونین بود»	تو را مهر وی بهره‌ی دین بود

(همان: ۵۳۶)

در شعر زیر نیز به توصیه‌ی توأمان کتب مقدس «قرآن» و «زند» درباره‌ی حب الوطن اشاره می‌کند:

نار تظاول به خاندان تو افکند	«مادر توست این وطن که در طلبش خصم
مادر خود را به دست دشمن میسند	هیچت اگر دانش است و غیرت و ناموس
هم ز نبی خواندم این حدیث و هم از زند	این وطن، منار نور الهی است
کمتر ازو دان کسی که دل ز وطن کند»	روسی از خاندان خود نکند دل

(همان: ۱۶۳)

و بعد هم در یک نگاه ساده نسبت به وطن می گوید:

«ندهد هیچ مرد فرزانه
سر خود را برد اگر نبرد
دست ازین شیوه بر ندارد مرد
مگس انگبین و مور ضعیف
تو از این هر دو بی خیال تری
خانه‌ی خود به دست بیگانه
پای بیگانه را از آن خانه
گر برند دستش از شانه
ندهد راه، غیر در لانه
ای خر خیره، دیو دیوانه»

(همان: ۵۳۶)

البته در انتهای شعر فوق و شعر پیش از آن وطن دوستی نه از یک شور و شعور ملی که بیشتر از یک غریزه‌ی طبیعی نشات می‌گیرد. غریزه‌ای که در حیوانات بسیار شدیدتر از انسان‌ها دیده می‌شود. حال آنکه در قاموس ناسیونالیست‌ها وفاداری به خانه و کاشانه‌ی شخصی چندان فایده نیست. علی اکبر دهخدا در شعر زیر نیز همین برداشت را از وطن ارائه می‌کند:

«هنوزم ز خردی به خاطر درست
به منقارم آن سان به سختی گزید
پدر خنده بر گریه‌ام زد که هان
که در لانه‌ی ماکیان برده دست
که اشکم چو خون از رگ آن دم جهید
وطن داری آموز از ماکیان»

(دهخدا، ۱۳۶۶: ۱۲۵)

در صورتی که احساسات ملی گرایانه در عین حال که غریزی است، بیشتر القایی است و هدف‌های سیاسی معینی را تعقیب می‌کند.

غم‌خوار وطن

بیچاره وطن در دم نزع است، دریغا ای مرگ وطن را شده شایق، به چه کارید؟

(بهار ۱۳۸۱: ۲۶۴)

بهار در بین شعرا بیشترین کاربرد واژه وطن و مترادفات آن را دارد «زیرا اگر دو نهنگ از شط شعر بهار بخواهیم صید کنیم، یکی مسأله وطن است.» (شفیعی کدکنی ۱۳۸۳: ۳۵)

«زیباترین ستایش‌ها از مفهوم وطن در دیوان اوبه چشم می‌خورد، بهار به سبب آگاهی نسبتاً وسیعی که از گذشته ایران داشت و به علت هیجان و شیفتگی عاطفی‌ای که نسبت به گذشته ایران در او بود، بهترین مدیحه سرای آزادی و وطن در بافت بورژوازی آن»
محسوب می‌شود. (همان: ۳۵ و ۳۶)

وطنیات زیاد در دیوان بهار، نشانگر قداست وطن نزد وی است. از جمله در شعری با عنوان «وطن در خطر است» که به سال ۱۲۸۹ شمسی که بنیان مشروطیت ایران نضج و استحکامی نداشت و اختلافات و فتنه و فساد از هر جا زبانه می‌کشید و خارجی‌ها با دخالت در امور ایران، کشور را در مخاطره افکنده بودند می‌سراید:

«وطنیاتی با دیده‌ی تر می‌گویم با وجودی که در آن نیست اثر می‌گویم
تا رسد عمر گران‌مایه به سر می‌گویم بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم
که وطن باز وطن باز و طن در خطر است ای وطن خواهان، وطن در خطر است»
(بهار ۱۳۸۱: ۱۷۸)

سپس با نگاهی ناسیونالیستی توصیه می‌کند:

«بذل مال در ره ناموس وطن چیزی نیست بی وطن خانه و ملک و سر و تن چیزی نیست»
(احمدی گیوی ۱۳۸۷: ۱۰۰)

در شعر «پیام ایران» از این که مام وطن، درچنگ لثیمان افتاده و جگرگوشه‌هایش به آن بی توجه‌اند شکوه می‌کند و از زبان وطن خطاب به جوانان ایرانی می‌گوید:

«چه کودکان که بزادم دلیر و دانشمند یکی نماند که ملک من انتظام دهد
کنون امید من ای نو خطان به دست شماست که در حمایت من وعده‌ی کرام دهید؟»
(همان: ۱۰۱)

بهار، مجنون‌وار به لیلای وطن که اکنون در تصاحب اغیار است عشق می‌ورزد:
«جمله مجنونند و لیلای وطن در دست غیر» (بهار ۱۳۸۱: ۲۷۶) اما مردم بی تفاوتند و:
«هی لمیده صحبت از لیلای و مجنون می‌کنند» (همان: ۲۷۶) پس به هموطنان سفارش می‌کند: «در ره حفظ وطن تازید الله الله» (همان: ۲۷۶)

بهار در دوره‌ی پهلوی هم برای لیلای وطنش شعر می‌گوید. از جمله در شعری با بافت سنتی و با عنوان «حب الوطن» می‌سراید:

«هر که را مهر وطن در دل نباشد کافر است معنی حب الوطن فرموده‌ی پیغمبر است»
(همان: ۵۶۵)

اضطراب وطن تا واپسین دقایق عمر، بهار را رها نمی‌کند. وی درغزلی که به سال ۱۳۲۷ شمسی در شهر لزن (لوازن) سوئیس در بستر بیماری سل می‌سراید، تلواسه‌ی ایران و ایرانی را هنوز همراه دارد:

از غم ایرانیان دلم گرفته به نوعی کز پی درمان خود فراغ ندارد»
(احمدی گیوی ۱۳۸۷: ۱۵۷)

در چکامه‌ی ماندگار و معروف «لزنیه» که در همین ایام، در حسرت پرشوکت ایران کهن می‌سراید، احوال وطن را این چنین فرا یاد می‌آورد:

«شد داغ دلم تازه که آورد به یادم تاریکی و بد روزی ایران کهن را
آن روز چه شد که ایران زانوار عدالت چون خلد برین کرد زمین را و زمن را
آن روز که از بیخ کهن سال فریدون برخاست منوچهر و بگسترد فنن را
همین طور تا آخر قصیده، داستان وار، تاریخ پرافتخار ایران را نقل می‌کند و در نهایت می‌گوید:

یا رب تو نگهبان دل اهل وطن باش که امید بدیشان بود ایران کهن را»
(همان: ۱۵۱)

غریب از وطن آواره

«برای خاطر بیگانگان نپرسد کاین «غریب از وطن آواره» آشنای من است»
(عارف قزوینی ۱۳۸۷: ۵۴)

عارف قزوینی با شیفتگی زیادی از وطن سخن می‌گوید. شور انقلاب و شیفتگی نسبت به ایران تا واپسین لحظات زندگی آرامش نمی‌گذارد. در واقع آنچه بیش از همه

حس وطن خواهی عارف را بر می‌انگیزد و غرورش را خدشه دار می‌کند، تجاوزات روس و انگلیس به ناموس ایران است:

«به اردشیر غیور دراز دست بگو که خصم، ملک تو را جزو انگلستان کرد»

(همان: ۲۴۷)

«میهن پرستی مفرط عارف چنان بود که گاهی منجر می‌شد به اندیشه‌ی واهی ایجاد ایران بزرگ (پان ایرانیزم)» (آرین پور ۱۳۷۲: ۳۸۲) و تشکیل کشوری به عظمت و اقتدار ایران باستان. او از جمله میهن پرستان افراطی بود که در تصانیف و اشعارش تلاش داشت نژاد ایرانی را برترین و اعراب، اتراک و فرنگیان را در درجه‌ی دون‌تری به عنوان خائنین به ایران معرفی می‌کند. وی در این خصوص متأثر از ایران پرستانی چون کلنل محمد تقی پسیان بود که قبل از مرگش گفته بود «اگر مرا بکشند، قطرات خونم کلمه ایران را ترسیم خواهند نمود و اگر بسوزانند، خاکسترم نام وطن را تشکیل خواهد داد.» (حائری ۱۳۶۴: ۴۰۶)

این ویژگی موجب شده بود که جراید و مردم به عارف لقب «شاعر ملی» بدهند. وی در نامه‌ای به مدیر روزنامه‌ی «آینده‌ی ایران» می‌نویسد: «چیزی که بر من ثابت است و می‌خواهم آنرا دوستان من هم بدانند این است که من یک ایرانی پاکزاد و پاک خون هستم و اگر برای اثبات آن دلایل تاریخی نداشته باشم، عشق نزدیک به جنون من در راه وطن پرستی و علاقه‌ی روز افزونم به آیین ایرانیت و شؤونات ملی کافی است:

ندارم هیچ اگر، این فخر دارم که یک ایرانی والا تبارم»

(همان: ۵۵۸)

وی کشته شدن در راه وطن را ازین بابت ارزشمند می‌داند که بالاخره قاتلش هر که باشد زاده‌ی ایران یعنی معشوق اصلی‌اش می‌باشد: «من نیز از ایام کودکی، هنگامی عشق به وطن عزیز خود پیدا کردم که هر عشقی جز این عشق (عشق نبود عاقبت ننگی بود). کمتر وقتی بوده است که بی عشق و محبت زیست کرده، بعد از عشق وطن هم اگر سرگرمی به جایی یا دل‌باختگی به هوایی داشته، بهانه‌ام این بوده است:

«مرا ز عشق وطن دل به این خوش است که گر ز عشق هر که شوم کشته، زاده‌ی وطن است»

(سپانلو ۱۳۷۵: ۶)

به همین دلیل نیز چه در ادبیات و چه در زندگی عینی خود، فقط به وصال وطن می‌اندیشید. صاحب کتاب «سخنوران نامی ایران» معتقد است که: «در میان احساسات شدید وطن پرستی، ما فوقی برای عارف متصور نیست.» (اسحاق ۱۳۶۳: ۲۴۹) وی که بانی تصنیف‌های وطنی در دوران مشروطه است با افتخار می‌گوید: «اگر من هیچ خدمتی دیگر به موسیقی و ادبیات ایران نکرده باشم، وقتی تصنیف وطنی ساخته‌ام که ایرانی از ده هزار نفر یک نفرش نمی‌دانست وطن یعنی چه؟» (عارف قزوینی ۱۳۸۷: ۲۹۵)

او علی‌رغم عوام زدگی در شعر، درک بالایی از مفهوم وطن دارد و به آشکارا اعلام می‌دارد که منظور از وطن، شهر یا دهی که انسان در آن جا زاده می‌شود نیست. لذا ضمن آنکه خود را شاعر بی وطن می‌خواند در نامه‌ای به دوستش در پاسخ به تهمت عوامل رضاخان مبنی بر اجنبی پرستی‌اش می‌نویسد: «من کسی هستم که آرزو می‌کنم در خاکستر تون حمام بخوابم ولی ملت، شریف و بزرگوار و مملکت، آباد باشد.» (همان: ۵۱۵) در نهایت در زندگی نامه‌ی خودنوشتش درباره‌ی سرگشتگی و آوارگی واپسین سال‌های حیات می‌نویسد: «درست فکر کنید کسی که در تمام عمر خود یک خانه‌ی گلی برای خود تدارک نکرده است به این خیال که تمام ایران مال من است.» (سپانلو ۱۳۶۹: ۸۸) حالا اجازه‌ی توقف در هیچ دیاری از وطن عزیزش به او داده نمی‌شود و به همین دلیل هوای انتحار به سرش می‌افتد.

«اندر وطن کسی که ندارد وطن منم آن‌کس که هیچ‌کس نشود مثل من، منم»

(همان: ۱۶۸)

اما دریغ که:

«وطن فروشی ارث است و این عجب نبود چرا که اول، آدم وطن فروش آمد»

(همان: ۷۱)

شهید عشق وطن

«شراب مرگ خورم بر سلامتی وطن»

روح و روحیه‌ی انقلابی عشقی موجب شد تا زبان تند و صریحی برای ابراز عشق به وطن برگزیند. همین روحیه بود که باعث شد شاعر غزل‌سرای، محمد حسین شهریار، در خصوص مرگش بسراید:

«عشقی که درد عشق وطن بود درد او
او بود مرد عشق که کس نیست مرد او
آن نرد بازعشق که جان در نبرد باخت
بردی نمی‌کنند حریفان نرد او»
(شهریار ۱۳۷۹: ۵۰۵)

این شاعر جوان در عمر اندک خود به شوق وطن‌زندگی کرد و به عشق آن دست از زندگی شست:

«من آن نیم، به مرگ طبیعی شوم هلاک
وین کاسه خون به بستر راحت هدر کنم
در ادامه‌ی همین غزل میهنی - سیاسی که با نام «عشق وطن» در سال ۱۲۹۸ شمسی
سرود می‌گوید:

«خاکم به سر، زغصه به سر خاک اگر کنم
خاک وطن که رفت، چه خاکی به سر کنم؟
آوخ، کلاه نیست وطن تا که از سرم
برداشتند، فکر کلاه دگر کنم
من آن نیم که یک‌سره تدبیر مملکت
تسلیم هرزه گرد قضا و قدر کنم
بد هر چه می‌کنی، بکن ای دشمن قوی
من نیز اگر قوی شدم از تو بتر کنم
معشوق عشقی، ای وطن، ای مهد عشق پاک
ای آنکه ذکر عشق تو شام و سحر کنم
عشقت نه سرسریست که از سر به در کنم
مهرت نه عارضی است که جای دگر کنم
عشق تو در وجودم و مهر تو در دلم
با شیر اندرون شد و با جان بدر کنم»
(عشقی ۱۳۵۷: ۳۷۷)

عشقی بی‌باک‌تر از دیگران در تدوین و تبلیغ ناسیونالیسم ایرانی مبالغه می‌ورزد.

«آبروی و شرف و عزت ایران قدیم
نکبت و ذلت ایران کنون می‌ریزد»

(همان: ۲۳۲)

او نه تنها به تحقیر «انیران» می پردازد که دربار قاجار را هم در ویرانی ایران شریک می داند:

«ای دوست بین بی سر و سامانی ایران
شاهان پی آبادی ملکند ولیکن
تنگ است دلم سخت ز اوضاع کنونی
«عشقی» شد اگر نوحه گر امروز، عجب نیست
نا امنی ایران و پریشانی ایران
کوشید قجر در پی ویرانی ایران
زین سختی و بد بختی و حیرانی ایران
خون می چکد از دیده‌ی ایرانی و ایران»
(همان: ۳۵۵)

وی در اواخر عمر و در اوانی که بوی خویش ساطع و به مشام سردار سپه رسیده بود، مثل عارف سرخورده و مأیوس و دلخور از بی پاسخی هموطنانش می سراید:

«مرا چه کار که یک عمر آه و ناله کنم
که فکر مملکت شش هزار ساله کنم
وطن پرستی مقبول نیست در ایران
قلم بیار من این ملک را قباله کنم
من التزام ندادم که گر در این ملت
نبود حس وطن دوستی اماله کنم»
(همان: ۴۴۰)

فرزند گریزپا و مام وطن

«جانان زجان بهترم، ایران من است»

«لاهوتهی به راستی میهن پرست بوده است. او را در میان همگنان خودش باید یکی از نمونه‌های کم مانند جهان دانست؛ زیرا با آنکه سالیان دراز دور از ایران به سر برد و با آنکه یک «کمونیست» دو آتشه بود، یک دم نیز میهنش را از یاد نبرد و همیشه به ایرانی بودنش می‌بالید و می‌نازید و مانند دلداده‌ای که از دلدار جانی خود دور افتاده باشد به یاد ایران ترانه سرایی می‌کرد و به هر بهانه نام ایران را در سخنش می‌آورد.»
(لاهوتهی: ۱۳۵۸: چهل ونه)

به نظر می‌آید بیشترین اشعار وطنی را بعد از بهار، ابوالقاسم لاهوتهی دارد. وی که معتقد است، استعمارگران غربی، دشمن همیشگی شرقیان می‌باشد. از شعر خنجری برای بریدن گلوی آنان می‌سازد:

«دشمن ملت که خون از توده جاری می‌کند در فنای هستی خود پا فشاری می‌کند
توده‌ی ایران که خون باشد به میدان نبرد کشته آزادی خود آبیاری می‌کند»
(لاهوتی همان: ۹۷)

او در نامه‌ای به برادرش ضمن رضایت‌مندی از زندگی و رفاهی که در شوروی دارد، با یک حس نوستالژی آرزو می‌کند که کاش می‌توانست تا زنده است یک بار دیگر به ایران مراجعت کند و هم میهنانش را از نزدیک ببیند: «با آن که در روسیه کار و بارم بسیار خوب است و از هر باره در آسایش فراوان به سر می‌برم و از زندگیم خشنودم، باز همه‌ی این آرامش و آسودگی و سرافرازی به اندازه‌ی یک ساعت زندگی در گوشه‌ای از «آبشوران» کرمانشاهان برایم ارزش ندارد.» (همان: پنجاه و یک)

مشهورترین اثر لاهوتی در این باره تصنیف ایران‌گیری است که به هنگام بازگشت هموطنان مهاجرش از ترکیه به وطن و ممانعت از آمدن وی، برای میهن خود می‌سراید:

«تنیده یاد تو در تار و پودم
بود لبریز از عشقت وجودم
تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی
فدای نام تو، بود و نبودم
میهن ای میهن
میهن ای میهن
میهن ای میهن

(همان: ۶۹)

یک جا نیز لاهوتی با همه‌ی باورهای خشک حزبی‌اش، نگاهی رمانتیک به وطن می‌کند و به آن لقب معشوق و زلیخا می‌دهد:

«ویران‌تر از ایران بود امروز دل من
ناموس زلیخای وطن هر که نگه داشت
ای وای به این خانه‌ی ویران، چه توان کرد
یوسف صفت افتاد به زندان چه توان کرد»
(همان: ۷۷)

همچنین در مخمسی به نام «ایران من» می‌سراید:

«بشنو آواز مرا از دور ای جانان من
اولین الهام بخش و آخرین پیمان من
ای گرامی‌تر ز چشمان، خوب‌تر از جان من
کشور پیر من اما پیر عالم سان من
شمع من، تاریخ من، ایمان من، ایران من»

(همان: ۴۰۷)

و پیوسته آرزوی ایران را در دل می‌پروراند:

«هر آنکه در بدرم کرد ز آشیانه‌ی خویش خدا کند که شود در بدر زخانه‌ی خویش
دل ز صحبت بیگانگان به جان آمد روم به دیده کشم خاک آستانه‌ی خویش»
(همان: ۸۹۷)

و با همه‌ی غربت، همچنان خود را فرزند مام ایران می‌خواند:

«من جدا افتاده از پیش تو، فرزند توام لیک روحاً پای بند مهر و پیوند توام
دایماً گویا که در آغوش دل‌بند توام واله‌ی بگدشته‌ی بی مثل و مانند توام
مخلص تو، عاشق تو، آرزومند توام»

(همان: ۴۰۷)

در یک رباعی نیز می‌سراید:

«من این را خوب می‌دانم نگارا تو ز من بهتر که پیش مرد، مرگ و زندگانی در وطن بهتر
اگر پرسند از من چیست از جان و بدن بهتر وطن بهتر، وطن بهتر، وطن بهتر»
(همان: ۶۷۳)

در شعر زیر نیز خود را به خاطر ایرانی بودن خوش‌بخت می‌خواند:

«من از آن کشور پرافتخارم مرا در آن زمین زایید مادر
ز فرزندان آن خاک کبارم چه خوش‌بختی بود از این فزون‌تر»

(همان: ۷۸)

اما متأسفانه در اواخر عمر به واسطه‌ی آشنایی نزدیک با رهبران طراز اول شوروی، جای جای دیوانش سرشار از اشعاری با رنگ و بوی انترناسیونالیسم حاکم بر فضای بعد از انقلاب ۱۹۱۷ لنینیسم‌ها می‌شود. با این وجود نویسنده‌ی کتاب «چهار شاعر آزادی» در توجیه این‌گونه اشعار، اعتقاد دارد: «وطنی که نام می‌برد مشخصاً ایران است، درست است که شاعر خیلی زود به انترناسیونالیسم عقیده یافت ولی هر انترناسیونالیستی به عنوان پایه عقیده‌اش، اتصال به وطن واقعی را فراموش نمی‌کند و هیچ‌گاه آن‌را با اقامتگاه فعلی اشتباه نمی‌گیرد.» (سپانلو ۱۳۶۹: ۴۹۷) در هر صورت، در

اشعار نهایش، ایران دیگر رنگ و بوی مألوف خود را از دست می‌دهد و کشور شوروی، وطن اصلی‌اش می‌شود. این جاست که خطاب به وطن جدیدش می‌گوید:

«ای مادر وطن پسرانت نمرده‌اند
آسوده باش گول اجانب نخورده‌اند
البته حق مادریست را ادا کنم
یعنی که جان و مال به راحت فدا کنم»

(همان: ۴۴۳)

اکنون او نه انترناسیونالسیت که هوادار یک ناسیونالیسم بیگانه شده است و به نوعی روسیه شوروی، وطن اول او به حساب می‌آید و پیروی از چشم‌داشت‌های آن، مقدم بر مصالح ایران شناخته شده، اندیشه آب و خاک و سرزمین خودی، خردباوری‌های ارتجاعی قلمداد می‌شود.

شاعری در بند وطن

«ای خاک مقدس که بود نام تو ایران
فاسد بود آن خون که به راه تو نریزد»

(فرخی ۱۳۶۳: ۱۲۳)

فرخی یزدی درباره وطن گاهی به نوعی شوونیزم نزدیک می‌شود. در مخمس ترکیب مستزادی که به هنگام مهاجرت، راجع به دوری از وطن و تنفر از اجانب است می‌گوید:

«ای وطن پرور ایرانی با مسلک و هوش
هان مکن جوش و خروش
پندهای من با تجربه بنمای به گوش
گر تویی پند نپوش
اجنبی، گر به مثل می‌دهدت ساغر نوش
نوش نیش است منوش
وز پی خستن او در همه اوقات بکوش
تا توان داری و هوش
که عدو دوست نگردد، به خدا گر نبی است
اجنبی اجنبی است

(همان: ۱۹۵)

در بند بعد، ایرانیان را به مبارزه با بیگانگان دعوت می‌نماید:

«فارس فارس تویی ار چه نتازی فرسی» (همان: ۱۹۵)

او در یک «چکامه‌ی وطنی» با تشبیه وطن به ابراهیم خلیل الله، به حال اسفبار ایران که در آتش نمرودیان می‌گدازد این چنین اشک می‌بارد:

«مرا بارد از دیدگان اشک خونی
غریقم سراپا، در آب و آتش
زبان آوران وطن را چه آمد
چه شد ملتی را که یزدان ز قدرت
خلیل وطن را ز نمرودیان بین
بر احوال ایران و حال کنونی
ز آه درونی، ز اشک برونی
که لب بسته خو کرده با این زبونی
همی داد براهل عالم فزونی
به جان آتش از دردهای درونی»

(همان: ۱۹۴)

هرچند ناسیونالیسم فرخی متوجه‌ی عناصر ایران باستان و در بعضی موارد هم متأثر از تفکر چپی و گرایش به اتحاد جماهیر شوروی است اما به مانند همه‌ی وطن پرستان این دوره، برای ایجاد شور و شعور ملی از توان تحریک‌کنندگی دین اسلام و مذهب تشیع در کنار ویژگی‌های میهنی، کمال بهره‌برداری را می‌کند. برای نمونه در مربع ترکیبی به نام «ایران-اسلام» می‌گوید:

«بود ایران ستم دیده چو اسلام غریب
ای وطن پرور ایرانی اسلام پرست
وین دو معدوم ز جور و ستم اهل صلیب
بیرق ایران از خصم جفا جو شده پست
همتی زان‌که وطن رفت چو اسلام ز دست
خلفا را همه دل غرقه به خون است ز کفر
دل پیغمبر را ظلم ستم‌کاران خست
حال حیدر نتوان گفت که چون است ز کفر

در ادامه تا آخر شعر به صورت متناوب از ایران و اسلام و دشمنان مشترک آن دو که به زعم وی صلیبیان ضحاک صفت هستند سخن می‌گوید:

ای خوش آن روز که ایران بد چون خلد برین
از کیومرثش بد روز سیامک تامین
بود مستملکش از خطه‌ی چین تا خط چین
تا چه طهمورث و هوشنگ و جمش یار معین

نی چو اکنون به تزلزل زد و ضحاک عدو
کاوه‌ی آهنگر و آن فر فریدونی کو»

(همان: ۱۹۱ و ۱۹۲)

شاهزاده‌ی زودرنج

در شعر ایرج میرزا نیز هر سه نوع وجه وطن را می‌توان دید و این نشانگر عدم درک کامل از معنای نوین ناسیونالیسم است. در شعر آموزشی زیر با عنوان «وطن دوستی» آمیخته‌ای از مفاهیم ناسیونالیسم را برای کودکان ایرانی تبیین می‌کند:

«وطن ما به جای مادر ماست	ما گروه وطن پرستانیم
شکر داریم کز طفولیت	درس حب الوطن همی خوانیم
چون که حب وطن زایمان است	ما یقیناً ز اهل ایمانیم
گر رسد دشمنی برای وطن	جان و دل رایگان بیفشانیم

در همین اثر، بیتی با بن‌مایه‌های ملی‌گرایی متعصبانه و افراطی دارد و قوم ایرانی را شریف‌ترین و نجیب‌ترین ملت عالم می‌خواند:

اشرف و انجب تمام ملل یادگار قدیم دورانیم»

(ایرج میرزا ۲۵۳۶: ۱۸۸ و ۱۸۹)

در شعر «انقلاب ادبی» به صراحت، انترناسیونالیسم را تأیید و ترویج و از تعصب‌های دینی و میهنی پرهیز می‌نماید:

«فتنه‌ها بر سر دین و وطن است	این دو لفظ است که اصل فتن است
صحبت دین و وطن یعنی چه	دین تو، موطن من یعنی چه
همه عالم همه کس را وطن است	همه جا موطن هر مرد و زن است
چیست در کله‌ی تو این دو خیال	که کند خون مرا بر تو حلال»

(همان: ۱۲۵)

اما در رثای «کلنل محمد تقی خان پسیان» واژه‌ی وطن را در مفهوم مثبت ناسیونالیسم به کار می‌برد:

«دلم به حال تو ای دوستدار ایران سوخت	که چون تو شیر نری را در این کنام کنند
به چشم مردم این مملکت نباشد آب	وگر نه گریه برایت علی‌الدوام کنند
کسان که آرزوی عزت وطن دارند	پس از شهادت تو آرزوی خام کنند

وطن پرستان بی‌هوده اهتمام کنند
برای زادن شبه تو، فکر مام کنند
پس از تو تا به ابد جامه مشک‌فام کنند»
(همان: ۱۷۷)

خدا نخواسته که این مملکت شود آباد
ازین سپس همه مردان مملکت باید
سزد که هرکه به هر جا وطن پرست بود

مرثیه سرای وطن

«گردیده وطن غرقه‌ی اندوه و محن وای
خیزید و روید از پی تابوت و کفن وای
ای وای وطن وای
ای وای وطن وای»
(حسینی ۱۳۶۴: ۱۶۳)

شعر نسیم شمال، بیانگر دلواپسی‌های او نسبت به وطن است. باور او از وطن
آمیخته‌ای است از ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم همراه با عناصر اسلامی و شیعی. در این
دیدگاه هیچ تباینی بین دین و ملیت وجود ندارد. به همین دلیل برای برانگیختن
احساسات توأمان ملی و مذهبی هموطنانش در کنار احادیث اسلامی و ذکر اولیای دین
به تمجید از شخصیت‌های باستانی و اساطیری ایران می‌پردازد. در شعری به نام «بی کس
وطن» می‌سراید:

«ای غرقه در هزار غم و ابتلا، وطن
ای یوسف عزیز دیار بلا، وطن
بی کس وطن، غریب وطن، بی نوا وطن

ای دخمه‌ی فریدون، تاج کیان چه شد
دریای نور، تخت جواهر نشان چه شد
کشمیر و بلخ، کابل و هندوستان چه شد
ای تخت و بخت داده به باد فنا، وطن

بی کس وطن، غریب وطن، بی نوا وطن

دردا رسید سیل فتن و امحمدا
در وحشت است روح زتن، و امحمدا
نبود کسی به فکر وطن و امحمدا
ای تابع شریعت خیرالورا وطن

بی کس وطن، غریب وطن، بی نوا وطن»

(همان: ۴۵ و ۴۶)

در شعر زیر، وطن، دریک معنای متعالی، تعبیر به مادر شده اما بلافاصله در معنای سطحی بالش و بستر آورده می‌شود:

دشمن از چار طرف، گرد ایران زده صف
ای پسر های خلف
موقع دادرسی است، روز فریاد رسی است
این وطن مادر ماست، بلکه تاج سرماست
موقع دادرسی است، روز فریاد رسی است

(همان:۹۲)

در «ترانه‌ی مذهبی» زیر به خوبی درآمیختگی ملت و دین را می‌توان مشاهده کرد. در این جا دشمنان ایران، کافر و بی دین خوانده می‌شوند:

اجنبی شد حمله ور بر مذهب و آیین ما ای دریغا می رود هم مملکت هم دین ما
ای جوانان وطن ایوم یوم همت است ای هواخواهان دین امروز روز غیرت است
ای دریغا می رود هم مملکت هم دین ما
ای جوانان همتی این موقع جنگ است جنگ زندگی با این مذلت بهر ما ننگ است ننگ
عرصه بر ما اهل ایران بعد از این تنگ است تنگ زان که کافر می دهد هم غسل و هم تلقین ما
ای دریغا می رود هم مملکت هم دین ما

(همان:۱۵۱)

وطن در دوره‌ی پسا مشروطه

در دوره‌ی رضا خان در کنار ناسیونالیسم بیگانه ستیز، از طرف حکومت، نوعی ناسیونالیسم به اصطلاح کهن گرا نیز تبلیغ می‌شد. این مهم با نظر به شکوه شاهان باستان و خوار شمردن اعراب تبیین شده بود. زیرا تصور حاکم بر فضای روشن فکری آن زمان بر این بنا شده بود که بیش از همه، اعراب، موجب خواری و سر شکستگی ایرانیان بوده اند: «وطن پرستی در دوره‌ی رضا شاهی، وطن پرستی است که اندک اندک به طرف نوعی شوونیزم می‌رود. پس آن حالت وطن پرستی دوره مشروطه دیگر کمتر

دیده می‌شود.» (شفیعی کدکنی ۱۳۸۳: ۴۸) به نظر می‌رسد دلیل اصلی آن وجود اختناق و سیستم ممیزی حاکم بر حوزه ی فرهنگی و ممانعت از پرداختن به واقعیت‌های آن روز جامعه ایران باشد که فرصت و جرات پرداختن به امور دیگر به کسی داده نمی‌شد. این وطن‌گرایی افراطی که در شعر آن دوره دیده می‌شود نتیجه تبلیغاتی است که تئوریسین‌هایی مثل ذبیح بهروز به راه انداخته بودند. برای مثال آن‌ها سال تولد زرتشت را با ثانیه و دقیقه تعیین می‌کردند. یکی از عوارض ناسیونالیسم آن دوره، پرداختن به شکل مفراطی از مفهوم قومیت و برتری نژادی بود. از دیگر عوامل سازنده ی ناسیونالیسم ایرانی که در این برهه به آن دامن زده شد، می‌توان به نشر اندیشه‌های ملی، ترجمه متون پهلوی، بزرگداشت مظاهر ملی چون فردوسی، تجلیل از مفاخر ایرانی و یادآوری شخصیت‌ها و داستان‌های اساطیری، نضج ارتش ملی، برگزاری جشن‌های ملی، ترسیم پرچم ایران، به کارگیری نام‌های اصیل ایرانی، تجدید نام‌گذاری اماکن، نهضت پارسی سره نویسی، اصلاح و تغییر خط، مزدک‌گرایی، رواج زرتشتی‌گری، ترجمه اوستا و دیگر کتب دینی و نگارش تاریخ کهن ایران اشاره نمود. بحث درباره‌ی هر کدام از موارد فوق، خود می‌تواند موضوع مقالات جدیدی گردد.

نتیجه گیری

وطن پرستی و ناسیونالیسم جریان غالب روشن‌فکری در عصر مشروطیت به ویژه دنیای شعر است. وطن و اوضاع اسفبار آن در دوران قجر از جمله ابزاری بود که شاعران به وسیله‌ی آن به تهییج و ترغیب مردم در چالش دوسویه با استبداد داخلی و استعمار خارجی دست زدند. نوع نگاه آنان غیرفلسفی و آمیخته ای از برداشت‌های متفاوت نسبت به وطن بود. این تفاوت افق، آمیزه‌ای بود از معنای سطحی وطن یعنی: زادگاه و موطن شخصی تا مفهوم متعالی و جهانی آن یعنی: ناسیونالیسم، انترناسیونالیسم، شوونیزم، حجم زیادی از وطنیات به ویژه بعد از ناکامی‌های مشروطه خواهان و هرج و مرجی که منجر به روی کار آمدن نظام دیکتاتوری رضاخانی شد،

برگرفته از ناسیونالیسم باستان گرایی است که با یاد کرد مولفه‌های ملیت ساز و احیای تاریخ کهن و شکوه تبار ایرانی و بازسازی اساطیر و شخصیت‌های ملی به آن دامن زده شد. اما با همه‌ی تفاوت‌ها در زاویه‌ی دید، آنچه غیر قابل انکار می‌باشد میزان زاید الوصف عشق خالصانه و زلال آنان به وطن بود هر چند دستمزد این همه مهر، چیزی جز بی‌مهری، آوارگی، بند، نفی بلد، تهمت، ترور و شهادت را نصیبشان نکرد.

کتاب‌نامه (فهرست منابع و مآخذ):

- ۱- آبراهامیان، یرواند. ۱۳۸۹. ایران بین دو انقلاب. ترجمه‌ی احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی، چ شانزدهم.
- ۲- آجودانی، ماشالله. ۱۳۸۷. یا مرگ یا تجدید. تهران: اختران، چ چهارم.
- ۳- آدمیت، فریدون. ۱۳۵۷. اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی. تهران: پیام، چ دوم.
- ۴- _____، اندیشه‌های طالبوف تبریزی، بی‌جا، بی‌نا
- ۵- آرین پور، یحیی. ۱۳۷۲. از صبا تا نیما. ج ۲. تهران: زوار، چ چهارم.
- ۶- آشوری، داریوش. ۱۳۸۷. دانش‌نامه‌ی سیاسی. تهران: مروارید، چ شانزدهم.
- ۷- احمدی گیوی، حسن. ۱۳۸۷. ستایشگر میهن و آزادی. تهران: قطره.
- ۸- اخوان ثالث، مهدی. ۱۳۶۹. بدایع و بدعت‌ها و عطا و لقای نیمایوشیج، تهران: بزرگمهر، چ دوم.
- ۹- ادیب الممالک فراهانی. ۱۳۸۴. دیوان کامل اشعار (به اهتمام مجتبی بوزآبادی فراهانی). تهران: فردوسی.
- ۱۰- اسحاق، محمد. ۱۳۶۳. سخنوران نامی ایران در تاریخ معاصر. تهران: سیروس، چ دوم.
- ۱۱- ایرج میرزا. ۱۳۵۳. دیوان کامل به اهتمام محمد جعفر محبوب. تهران: اندیشه، چ سوم.
- ۱۲- بهار، محمد تقی (ملک الشعرا). ۱۳۸۱. دیوان اشعار. تهران: علم.
- ۱۳- حائری، هادی. ۱۳۶۴. عارف قزوینی، شاعر ملی ایران. تهران: جاویدان.
- ۱۴- _____، ۱۳۷۳. سده‌ی میلاد میرزاده عشقی. تهران: مرکز.
- ۱۵- حسینی، سید اشرف الدین. ۱۳۶۴. کلیات باغ بهشت. تهران: رجبی، چ سوم.
- ۱۶- دهخدا، علی اکبر. ۱۳۶۶. دیوان اشعار به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: تیراژه، چ چهارم.

- ۱۷- رضوانی، محمد اسماعیل. دی ۶۷. تاریخ مشروطه. کیهان فرهنگی. س ۱۳۶۷. ش ۱۰.
- ۱۸- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۶۹. نقد ادبی. ج دوم. تهران: امیر کبیر، چ چهارم.
- ۱۹- سپانلو، محمدعلی. ۱۳۶۹. چهار شاعر آزادی. تهران: نگاه.
- ۲۰- _____ . ۱۳۷۵. شهر شعر عارف. تهران: علم .
- ۲۱- سعدی. ۱۳۷۱. کلیات. تهران: جاویدان، چ هشتم.
- ۲۲- سمیعی، حسین (ادیب السلطنه). بی تا. دیوان اشعار. تهران: موسسه‌ی مطبوعاتی علمی .
- ۲۳- صفا، ذبیح الله. ۱۳۷۵. تاریخ ادبیات در ایران. ج دوم. تهران: فردوسی، چ دوازدهم.
- ۲۴- شریعتی، علی. ۱۳۶۱. باز شناسی هویت ایرانی-اسلامی (مجموعه‌ی آثار ۲۷). تهران: الهامی.
- ۲۵- شفیع کدکنی، محمدرضا. ۱۳۸۳. دوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت. تهران: سخن، چ دوم.
- ۲۶- شهریار، محمد حسین. ۱۳۷۹. متن کامل غزلیات (مقدمه‌ی یدالله عاطفی). تهران: نگاه.
- ۲۷- شیخ بهایی، محمد بن حسین. ۱۳۸۵. نان و حلوا. تهران: آگاهان ایده .
- ۲۸- طالبوف، عبدالرحیم. ۲۵۳۶. کتاب احمد. تهران: انتشارات شبگیر، چ دوم.
- ۲۹- عارف قزوینی، ابوالقاسم. ۱۳۸۷. دیوان اشعار (تدوین محمد علی سپانلو-مهدی اخوت). تهران: نگاه، چ دوم.
- ۳۰- عشقی، سیدمحمد رضا (میرزاده). ۱۳۵۷. کلیات مصور. تهران: جاویدان.
- ۳۱- فرخی یزدی، محمد. ۱۳۶۳. دیوان اشعار (به اهتمام: حسین مکی). تهران: امیر کبیر، چ هفتم.
- ۳۲- لاهوتی، ابوالقاسم. ۱۳۵۸. دیوان اشعار به کوشش احمد بشیری. تهران: سپهر.
- ۳۳- ناظم الاسلام کرمانی، محمد. ۱۳۸۴. تاریخ بیداری ایرانیان، تهران: امیرکبیر، چ هفتم.
- ۳۴- وزین پور، نادر. ۱۳۷۴. مدح داغ ننگ بر سیمای ادب فارسی. تهران: معین.
- ۳۵- یوسفی، غلام حسین. ۱۳۷۳. چشمه‌ی روشن. تهران: علمی، چ هفتم.